

فهم فقهی و سیاست معاصر در گفت‌وگو با منصور میراحمدی

# نیازمند یک بازسازی فقهی در تمدن‌سازی جدید هستیم



**سیدحسین امامی**  
روزنامه‌نگار

میراحمدی اخیراً به همت نشر لوگوس منتشر شده و یکی از چند اثر میراحمدی در عرصه اندیشه سیاسی اسلام است. خواننده در مطالعه فصل‌های هفتگانه این اثر، با دیدگاه فقیهان معاصر نسبت به سیاست در دو سطح جهان اسلام و دولت اسلامی آشنایی تخصصی پیدا می‌کند. نویسنده تلاش کرده است تا ضمن ورود به منطق درونی فهم فقهی فقیهان در دوران معاصر، تاثیر فهم آنان را در شناخت سیاست معاصر را در دو سطح مذکور واکاوی کند. منصور میراحمدی، دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و اکنون استادن‌تمام و رئیس دانشکده اقتصاد و علوم‌سیاسی دانشگاه شهیدبهشتی است. از ایشان آثاری از قبیل «اسلام و دموکراسی مشورتی»، «فقه سیاسی»، «نظریه مردم‌سالاری دینی؛ مفهوم، مبانی و الگوی نظام سیاسی»، «قدرت»، «ملاحظات بر چالش‌های فقه سیاسی»، «سکولاریسم اسلامی؛ نقدی بر دیدگاه روشنفکران مسلمان»، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» و... منتشر شده است. مشروح گفت‌وگوی ما با میراحمدی درباره کتاب «فهم فقهی و سیاست معاصر» را در ادامه می‌خوانید.

۱۱۱

**تمرکز بحث ما بر کتاب جدید شما با عنوان فهم فقهی و سیاست معاصر است، اما در ابتدا لازم است راجع به دغدغه فکری خودتان توضیح دهید و بفرمایید چه پروژه‌ای را دنبال می‌کنید، می‌خواهید به چه مسائلی بپردازید و جایگاه کتاب فهم فقهی و سیاست معاصر در پروژه فکری‌تان چیست؟**

بند از قبل دغدغه‌ای داشتم و آن اینکه نگاهی به جریان‌های فکری و سیاسی در جهان اسلام داشته باشم و علاوه بر جریان‌شناسی بتوانم پروژه‌ای را که می‌خواهم در این جریان‌ها دنبال می‌کنم، مشخص کنم؛ از قدیم این جریان‌ها را به سه دسته تقسیم کرده بودم؛ برخی طیف‌های فکری در جهان اسلام، جریان‌های تجدیدگرا هستند و اصالت را به تجدید می‌دهند و گذار از سنت فکری را دنبال می‌کنند. در مقابل برخی جریان‌های فکری هستند که نگاه سنت‌گرایانه و سلف‌گرایانه دارند و به‌طور کلی تجدید را انکار می‌کنند و جریان سوم می‌هم هست که جریان نوگرایان دینی هستند که به‌ویژه در یک سده اخیر در جهان اسلام شکل گرفته و تلاش می‌کنند از زمینه تجدید در جهت بازسازی سنت فکری بهره بگیرند تا اینکه بتوانند سنت فکری اسلامی را در زندگی امروز جریان دهند. تلاش‌های من در قالب جریان سوم قرار می‌گیرد و بخشی از کارهایی که انجام داده‌ام، ناظر به توضیح دیدگاه‌هایی است که ذیل این جریان قرار می‌گیرد. تحولات فکری‌ای را که این جریان از آغاز تاکنون در بین اهل سنت و در ایران و در میان جریان شیعی ایجاد کرده، مورد بررسی قرار داده و سعی کرده‌ام توضیحی از این جریان‌ها بدهم. برخی آثاری که نوشته‌ام از این زاویه بوده که با رویکرد فقهی و با استفاده از روش‌شناسی اجتهادی ارائه شده است. مثلاً کتاب درس‌گفتارهایی در فقه سیاسی - که با کمک برخی دوستان نگاشته شده - و یا کتاب «فقه سیاسی» یا کتاب «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» و برخی کتاب‌های دیگر، از این دست است. اما این کتاب اخیر از سویی جریان‌شناسی می‌کند و جریان‌های سه‌گانه را در منظر فقهی توضیح می‌دهد و نگاه آنها به سیاست را روشن می‌کند و از سویی دیگر در پایان نیز ایده‌هایی را -به‌شکل اجباری- توضیح می‌دهد.

بنابراین بنده پروژه فکری خود را پیشبرد جریان نوگرایی دینی در جهان اسلام -به‌ویژه در منظر نوگرایان شیعی- می‌دانم و به‌طور مشخص حوزه کاری‌ام را چندسالی است که در حوزه فقه سیاسی قرار داده‌ام. البته تصمیم دارم بعد از اینکه این جریان را توضیح داده و توانستم گزارش کامل‌تری را ارائه کنم، بتوانم الگوی دولت را -که از آن به الگوی حکمرانی مردمی تعبیر می‌کنم- به‌شکل نظریه‌ای مشخص ارائه کنم، البته بخشی از آن را در کتاب «مردم‌سالاری دینی» مطرح کرده بودم، ولی فکر می‌کنم که نیاز به تکمیل دارد تا الگوی مناسبی ارائه شود.

**دلیل نگارش کتاب اخیر چه بوده است؟**

دلیلش این است که بنده معتقدم چه بخواهیم و چه نخواهیم فقه در سیاست معاصر و زندگی امروزه کشورهای اسلامی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، البته معنی‌اش این نیست که فلسفه نباید جایگاه تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.

نگاهی وجود دارد که معتقد است فقهی که فقیهان ما داشتند از صنف روایت فقهی است و نه فهم فقهی. منظور از واژه روایت، یک نوع بازخوانی و بازمنایی خاصی است که فقیهان از متون دینی ارائه کردند که لزوماً این روایت به‌معنای امر واقع نیست و آگاهی کاذب را در برخی دسته‌ها ایجاد کرده است. من می‌خواستم این موضوع را در کتاب نقل کنم و بگویم مطالبی که فقیهان نقل کرده‌اند مبتنی بر یک فهم فقهی است و این فهم فقهی می‌تواند متعدد و متکثر باشد و فهم فقهی ارائه‌شده -به‌میزانی که نتوانسته از متدولوژی مناسبی بهره بگیرد- می‌تواند مطابق با واقع باشد، اما به‌میزانی که از این روش‌شناسی واقعی فاصله گرفته باشد، فهم ارائه‌شده فهمی است که مطابقت با واقع ندارد و مشکلاتی را در زندگی سیاسی و اجتماعی ایجاد کرده است. بر همین اساس به مساله فهم فقهی ورود پیدا کردم و تحلیل کردم فهم فقهی چیست و از چه سرش می‌سرچشمه می‌گیرد و ویژگی‌های آن چیست و بعد از اینکه فهم فقهی را توضیح دادم آنگاه دست به طبقه‌بندی فهم‌ها زدم. سه مقایسه بین فهم‌ها انجام دادم و تأثیرش را به نگاه فقیهان بر سیاست مورد بررسی قرار دادم.

**در این اثر رابطه بین تمدن اسلامی و فقه را برجسته کرده‌اید، اگر دوران اوج تمدن سابق اسلامی را نگاه کنیم، فقه غالب، حنفی و شافعی بوده است، در این صورت رابطه تمدن اسلامی و این نوع فقه برجسته می‌شود. به نظر‌تان این نگاه، باعث نمی‌شود که فقه شیعی به حاشیه رانده شود؟**



**در کتاب به مجتهدانی پرداخته‌اید که بعد به‌نظر می‌رسد اندیشه آنها در سیاست معاصر تأثیری نداشته باشد، آیا نباید روی اندیشه افرادی که در راس سیاست امروز هستند، کاری کردید؟**

در این کتاب مقصود از سیاست معاصر را مشخص کرده و در مقدمه آورده‌ام که منظور از سیاست معاصر آن تحلیلی است که یک فقیه و یا اندیشمند از سیاست ارائه می‌کند و فهم خود را از سیاست در دو سطح دولت اسلامی و جهان اسلام بیان می‌کند. لذا تأثیرگذاری یک فقیه در زندگی روزمره از حیث رهبری جریان‌های سیاسی را مدنظر نداشته‌ام که شخصیت‌هایی را مدنظر قرار دهم که دیدگاه‌های آنها در متن زندگی تأثیر می‌گذارد و تصمیم‌گیری‌های سیاسی را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد. دنبال این بودم که فهم آنها را از سیاست در دنیای معاصر بررسی کنم که چه برداشتی از سیاست دارند. دوم اینکه نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی را در فصل اول ارائه و سعی کرده‌ام در امتداد نگاه فقهی امام توضیح دهم. اینکه ایشان چه مسیری را دنبال کرده و در امتداد فقیهان نوگرا شمرده می‌شوند، مورد بررسی قرار گرفته است. اما اگر نمی‌خواستم فصل مربوط به تجدیدگرایان را در این کتاب مورد بررسی قرار دهم، احساسم این بوده که یک نقطه از طیف اصلی را داریم نادیده می‌گیریم و تقسیم‌بندی فقهی ما، تقسیم‌بندی جامعه‌ای نمی‌شد.

من چون می‌خواستم مهم‌ترین جریان‌های فقهی و فکری را -که به تحلیل سیاست پرداخته‌اند- مورد بررسی قرار دهم، لذا فهم هرمنوتیکی را هم مورد توجه قرار داده‌ام. شما درست می‌فرمایید؛ ممکن است برخی از این افراد و شخصیت‌ها در زندگی ما نقش تعیین‌کننده‌ای نداشته باشند و شاید هم به‌معنای مصطلح، فقیه محسوب نشوند اما زاویه دید فقهی خاصی را ارائه کرده‌اند و یک نگرش فقهی خاصی را -که مبتنی بر دیدگاهی خاص است- ارائه کرده‌اند. البته من در انتهای کتاب دیدگاهم را در این زمینه توضیح دادم و معتقدم این فهم به‌اصطلاح خاص، رفرنس ندارد و در جهان اسلام نمی‌تواند مربوط‌بودگی خود را نشان دهد و در کشورهای اسلامی به‌عنوان یک فهم تأثیرگذار در زمینه سیاسی و اجتماعی مطرح شود، ولی این فهم وجود دارد و اگر از این دریچه نگاه کنیم، سیاست را امر متفاوتی می‌بینیم. من می‌خواستم نوع نگاه‌های متفاوت را در دیدن سیاست، از منظر فقهی توضیح دهم.

**در کتاب به میحث جهان و دولت اسلامی هم پرداخته‌اید. آیا ارتباط کشورهای اسلامی پروژه فکری شما نیست و یا بنا دارید در کتاب دیگری به این موضوع بپردازید؟**

تعامل با کشورهای دیگر را من در یک پروژه دیگری مدنظر دارم و قدری هم روی این موضوع کار کرده‌ام و فکر می‌کنم آن بحث به فقه روابط بین‌الملل و یا نسبت فقه و روابط بین‌الملل برمی‌گردد که روی این موضوع کار می‌کنم، اما هنوز به جمع‌بندی نرسیده‌ام و روی این بحث باید در آنجا کار شود که اگر ما بخواهیم تعامل یک دولت اسلامی با دولت اسلامی و یا غیراسلامی دیگری را از منظر فقهی بررسی کنیم چه دیدگاه‌هایی در این عرصه وجود دارد و مبانی فقهی چه تصویری را از تعامل دولت اسلامی با دیگر دولت‌ها ارائه می‌کند. چون فکر می‌کردم بحث مربوط به آن بخش می‌شود، در اینجا به آن توجه نکردم و در این کتاب فهم فقهی ناظر به سیاست در جهان اسلام و کشورهای اسلامی را مورد توجه قرار دادم اما تعاملاتی که خارج از جهان اسلام باید مورد توجه قرار بگیرد در یک پروژه دیگری باید کار شود.

جهان اسلام باید در ابتدا هویت خود را بیابد، دنبال این بودم که فقیهان چه تصویری از این هویت جهان اسلام در برابر غیر خودشان ارائه می‌کنند. حالا [اینکه] بعد از آن چه تعاملی باید داشته باشیم، بحث بعدی است.

**به فقیهان دیگر کشورهای اسلامی نیز پرداخته‌اید. بله! فهم نوگرایانه را با فهم**

اگر از منظر تحلیل واقعیت صورت گرفته به این موضوع نگاه کنیم، فکر می‌کنم فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران گذشته و امداً فرهنگ فقه بوده و خیلی از گزاره‌هایی که از فرهنگ و تمدن اسلامی در این دوران مورد توجه قرار گرفته، بر بنیاد فقه شکل گرفته است. قطعاً نمی‌توانیم فقه را از پشتوانه فرهنگ و تمدن اسلامی حذف کنیم. اگر ما فقه را به‌عنوان یکی از دانش‌های تعیین‌کننده در فرهنگ و تمدن اسلامی درنظر می‌گیریم، نمی‌خواهیم بگویم موفقیتی که در آن دوران درباره فرهنگ و تمدن اسلامی بوده، به‌دلیل نوع خاص رویکردی است که در فقه -حالا فقه حنفی و شافعی و [یا] هر نوع دیگری از فقه- دنبال شده است. یک نسبت‌سنجی در این نکته می‌کنم که فرهنگ و تمدن اسلامی با فقه رابطه وسیعی برقرار کرده است اما آیا می‌توانیم بگویم در آن زمان فقه شیعه به‌طور کلی غایب از صحنه دانش بوده است؟ من باورم این است که پاسخ آن خیر است و دلایل آن را از دو جهت می‌توانم توضیح دهم؛ یک اینکه این مکاتب فقهی خیلی تحت‌تأثیر دانش امامان معصوم بوده و بنابراین فقهی هم که در آن زمان مطرح می‌شده است به‌معنای دور بودن کامل از مبانی فقهی شیعه نیست، گرچه فقه شیعه در ظاهر، فقه غالب نیست، اما گرایش‌های دیگر فقهی تحت‌تأثیر فقه و مبانی فقه شیعه هم بوده‌اند. نکته دیگر اینکه ما معتقد نیستیم فقهی که در آن زمان یک دانش مرتبط با فرهنگ و تمدن اسلامی است، با یک نگرش کامل و دقیقی همراه بوده است، بلکه معتقدیم [اتفاقاً] برخی نقاط ضعفی که در فقه و تمدن اسلامی در دوران گذشته داریم، به‌دلیل همین گرایش‌های مشکل‌داری بوده که در برخی عرصه‌ها داشته‌اند، گرایش‌های فقهی‌ای که برخی اوقات نگاه ظاهرگرایانه‌ای بر آنها حاکم بوده و بنیان‌های عقلی خیلی [در آنها] تبلور [پیدا] نکرده است. لذا نتیجه می‌گیریم اگر فقه نقش تعیین‌کننده داشته است، ما نیازمند یک بازسازی فقهی در تمدن‌سازی جدید هستیم و برای این منظور نمی‌توانیم بدون آنچه در گذشته در فقه بوده است، امروزه بحث تمدن اسلامی جدید را دنبال کنیم و این نیاز به پالایش دارد و در آن سوبه‌های عقلی و اجتهادی فقه باید پرزنگ شود که قطعاً این ظرفیت در فقه شیعه وجود دارد.

**بین فقه و فهم فقهی تفاوت قائل شده‌اید؛ منظور‌تان از این تفکیک چیست؟**

در اینجا دو بحث داریم، گاهی ما به نسبت‌سنجی فقه و دانش سیاسی می‌پردازیم. در اینجا روشن است که منظور ما از فقه همان مجموعه گزاره‌ها و نظریه‌هایی است که در گذشته در دانش فقه صورت گرفته و پیوندی با سیاست برقرار کرده است، اما گاهی اوقات می‌خواهیم ذهنیت فقیهان را تحلیل کنیم و چندان به دانش فقه کار نداریم. من در این کتاب دنبال این بودم که بررسی کنیم ذهنیت فقیهان چه تأثیری بر تحلیل آنها نسبت به سیاست گذاشته است. سوال این است که فقیهان از چه زاویه‌ای به تحلیل سیاست معاصر پرداخته‌اند و اگر سوال ما این‌گونه

شد باید سراغ فهم فقهی

برویم. باید گفت ذهنیتی که

فقیه دارد، تحت‌تأثیر عوامل

مختلفی شکل گرفته، لذا

مبانی نظری و روش‌شناسی

خاص او و زمینه‌های

سیاسی و اجتماعی که در

آن زمان حاکم بوده است،

ذهنیت خاصی را برای

فقه‌ها رقم زده و این باعث

شده تحلیل‌های متفاوتی از

سیاست عرضه شود. بنابراین

بحث من معطوف به دانش

فقه نیست که سازوکارهای

درونی دانش را بررسی کنم

بلکه به ذهنیت فقیهان و نوع

فهمی که از دو امر برایشان

ایجاد می‌شود، کار دارم. امر

اول فهمی است که فقها از امر

واقع دارند و پرسش‌هایی که از

زندگی و زمانه خودشان دریافت

می‌کنند و امر دوم فهمی است

که با بازگشت به متن دینی

برایشان حاصل می‌شود.

